



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت پانصد و دهم





خانم سمانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۴ گنج حضور، بخش سوم

در تردّد مانده‌ایم اندر دو کار
این تردّد کی بود بی اختیار؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۸

ما که مثلاً میان دو کار دچار تردّد شده‌ایم، این تردید چگونه ممکن است که بدون اختیار ما باشد؟ [اساسی‌ترین قدرت انتخاب انسان این است که در این لحظه، هشیاری جسمی را انتخاب می‌کند یا هشیاری حضور؛ قسمت خلأ و عدم خود را به کار می‌اندازد یا من‌ذهنی شرطی شده. آیا انسان اختیار ندارد که به ذهن نرود، روی دیگران تمرکز نکند و فقط روی خودش تمرکز داشته باشد؟]

این کنم یا آن کنم او کی گُود؟
که دو دست و پای او بسته بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۹

کسی که دست و پایش بسته باشد و از خود اختیاری نداشته باشد، کی ممکن است بگوید: این کار را بکنم یا آن کار را؟

هیچ باشد این تردد در سَرَم؟
که روم در بحر یا بالا پَرَم؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۰

آیا مثلاً چنین تردیدی به مغزم می‌رسد که به اعماق دریا بروم یا به آسمان پرواز کنم؟ [البته که نمی‌رسد. زیرا انسان بدون داشتن وسیله، نه می‌تواند به اعماق دریا برود و نه به اوج آسمان پرواز کند.]

این تردّد هست که موصل روم
یا برای سحر تا بابل روم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۱

اما انسان دچار این تردید می‌شود که به شهر موصل بروم یا برای یاد گرفتن فنّ ساحری به شهر بابل سفر کنم. [مولانا نمادگونه صحبت می‌کند. موصل می‌تواند فضای یکتایی باشد و بابل که محلّ سحر و جادوگری بوده، همان ذهن است.]

پس تردّد را نباید قدرتی
ورنه آن خنده بود بر سبّلتی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲

پس برای مردّد شدن، قدرت و استطاعتی لازم است. یعنی انسان وقتی میان دو یا چند کار مردّد می‌ماند، نشان قدرت اختیار اوست. وَاَلَا اگر قدرتی در کار نباشد، تردیدی نیز به دل او راه پیدا نمی‌کند. اگر قدرت انتخاب آزاد را انکار کند، در حقیقت خود را مسخره کرده است.

بر قضا کم نه بهانه، ای جوان
جرم خود را چون نهی بر دیگران؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳

ای جوان، این قدر قضا، فرمان الهی، و قدر، اجرای آن را، ملامت و بهانه تنبلی خود مکن. چرا گناهی که خود مرتکب شده‌ای، به گردن دیگری می‌اندازی؟ [خداوند هیچ موقع ضرر انسان را نمی‌خواهد. این لحظه می‌خواهد به او کمک و حمایت کند. پس بنابراین اگر تو با من ذهنیات از طریق همانیدگی‌ها فکر و عمل می‌کنی، به خودت ضرر می‌زنی. این را گردن قضا نینداز. چگونه خودت مرتکب جرم می‌شوی، ولی آن را گردن دیگران می‌اندازی؟]

خون کند زید و قصاص او به عمر
می خورد عمرو و بر احمد حد خمر؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۴

برای مثال، اگر زید کسی را بکشد، آیا صحیح است که برویم یقه عمرو را بگیریم و او را قصاص کنیم؟ یا مثلاً اگر عمرو شراب بخورد، آیا معقول است که احمد را بگیریم و بر او حد جاری کرده و مجازاتش کنیم؟

گرد خود بر گرد و جرم خود بین
جنبش از خود بین و از سایه مبین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵

به اطراف خود نگاهی بینداز، تمرکزت را روی من ذهنی و رفتار آن بگذار. بین چه چیزی را باید در خودت عوض کنی. هر اتفاق بدی می افتد، تو در آن سهمی داشته‌ای؛ آن را بین. حرکت را از خود بین، نه از سایه. [همان طور که سایه تابع جسم است، اعمال تو نیز از تو نشأت گرفته، نه از چیز دیگر. پس گناه خود را به عوامل و اسباب بیرون از خود نسبت مده.]

که نخواهد شد غلط پاداش میر
 خصم را می‌داند آن میر بصیر
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۶

زیرا امیر اشتباهاً به کسی پاداش نمی‌دهد و آن امیر بینا دشمن را می‌شناسد. یعنی خداوند جزایش را غلط نمی‌دهد. این لحظه اگر فضا باز می‌کنیم، با عدم و با خرد زندگی کار می‌کنیم، او می‌فهمد و پاداش می‌دهد. و اگر فضا را می‌بندیم، به وسیله همانیدگی و درد می‌بینیم، آن را هم می‌بیند و جزایش را می‌دهد.

چون عسل خوردی، نیامد تب به غیر
 مزد روز تو نیامد شب به غیر
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۷

برای مثال، اگر تو عسل بخوری، دیگری دچار گرمی طبع نمی‌شود؛ و دستمزد روزانه تو را شب به دیگری نمی‌دهند. [یعنی اگر از همانیدگی‌ها خوردی، دردش را خودت باید بکشی؛ و اگر کار درستی کردی، فضاگشایی کردی، آخر سر مزدش را تو می‌گیری. مزد آن را به دیگران نمی‌دهند.]

در چه کردی جهد کآن وا تو نگشت؟
تو چه کاریدی که نآمد ریع گشت؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۸

در چه کاری سعی ورزیده‌ای که نتیجه‌اش به تو بازنگشته است؟ چه چیزی کاشته‌ای که محصول آن به دست نیامده است؟

این جهان کوه است و فعل ما ندا
سوی ما آید نداها را صدا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵

این جهان مانند کوه است و هر کاری که می‌کنیم مثل این است که صوتی به کوه می‌فرستیم و انعکاس آن صدا به ما برمی‌گردد. هر فکر و عملی می‌کنیم، محصولش به ما برمی‌گردد.

فعل تو که زاید از جان و تنت
همچو فرزندات بگیرد دامت
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹

اعمال تو که از روح و جسمت صادر می شود، مانند فرزندی دامت را می گیرد.

فعل را در غیب، صورت می کنند
فعل دزدی را نه داری می زنند؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۰

اعمال را در عالم غیب تجسم می بخشند. مگر نه این است که عمل سرقت را به صورت رفتن بر بالای دار
تجسم می دهند؟

ای از تو خاکی تن شده، تنِ فکرت و گفتن شده
 وز گفت و فکرت بس صور در غیب آبستن شده
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۱

ای انسان که تن تو از خاک و ماده شیمیایی ساخته شده، و این تن تو نیز تبدیل به من‌ذهنی، فکر و سخن گفتن شده، تو فکر می‌کنی و آن را به زبان می‌آوری، اما این فکر و گفت تو چیزهایی را در غیب آبستن می‌کند که برایت اتفاق خواهد افتاد و در زندگی تو یک اثری خواهد داشت؛ مگر این که با فضاگشایی اثرات آن‌ها را خنثی کنی.

هر صورتی پرورده‌یی، معنیست، لیک افسرده‌ای
صورت چو معنی شد، کنون آغاز را روشن شده
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۱

هر صورتی در این جهان پرورده معناست. یعنی یک فضای بالقوه وجود دارد که انرژی و خلاقیت از آن جا می‌آید. فکر در واقع خلق اول است، عمل نیز سبب می‌شود چیزی ساخته شود یا کاری انجام شود. همه این‌ها از عالم معنا آمده و فرم و صورتش در این جهان پرورش می‌یابد. آن اثر خلق شده از مبدأ و محل آغاز خود که عالم غیب و زندگی است خبر می‌دهد.

یخ را اگر بیند کسی و آنکس نداند اصل یخ
چون دید کاخر آب شد، در اصل یخ بی ظن شده
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۱

به طور مثال اگر کسی یخی را ببیند و آب را نشناسد، نمی‌فهمد که این یخ، در ابتدا آب بوده است. وقتی یخ را حرارت دهند، آخر سر آب می‌شود و آن شخص یقین حاصل می‌کند که این یخ در اصل آب بوده است. [جسم ما نیز در واقع در ابتدا آب بوده، اکنون آن را من‌ذهنی می‌بینیم؛ این هم در واقع نمود خارجی همانیدگی‌هاست. وضعیت فعلی ما که پر از درد است، در واقع انعکاس صورت‌های غیبی در بیرون است. انسانی که پر از درد، منجمد، باورپرست و دردپرست است، مانند همان یخ است. ولی وقتی روی خود کار می‌کند، هشیاری خود را پرورش می‌دهد، یخ دردها و باورهای او آب شده و هشیاری او آزاد می‌شود؛ او در اصل معنا، هشیاری حضور و از جنس خدا بوده، نه این یخ منجمدشده من‌ذهنی؛ اما در اثر فکرهای همانیده، اشتباه و بی‌مسئولیتی و ناآگاهی جمعی، آن یخ درست شده بود.]

دار، کی ماند به دزدی؟ لیک آن
هست تصویر خدای غیب‌دان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۱

به دار کشیده شدن چه شباهتی به سرقت دارد؟ ولی خداوندی که دانای غیب است، آن عمل را تجسم بخشیده است.

در دل شخنه چو حق الهام داد
که چنین صورت بساز از بهر داد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۲

حضرت حق تعالی به داروغه الهام کرده است که برای اجرای حکم عدالت در مورد سرقت چنین چیزی بساز. یعنی بساط کیفر و چوبه دار را برپا کن. [در اصل می‌خواهد به ما بفهماند که اگر از جهان چیزی قرض کنی، با آن همانیده شوی، که به‌خاطر آن خودت را مهم جلوه بدهی، انگار در واقع آن را دزدیده‌ای؛ در این صورت به دار آویخته خواهی شد. دار در واقع میخ‌کوب شدن هشیاری روی تخته من‌ذهنی است.]

تا تو عالم باشی و عادل، قضا
نامناسب چون دهد داد و سزا؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۳

تا وقتی که تو دانا و دادگر باشی، چگونه ممکن است که قاضی در مورد تو ناعادلانه قضاوت کند و حکمی نامناسب دهد؟ [اگر تو به چیزی که نباید در مرکزت باشد، عالم باشی و با فضای حضور عادل باشی، خداوند هیچ‌گاه به این کار تو سزای نامناسب نمی‌دهد. یعنی هیچ انسانی نباید قضا، زندگی یا فرد دیگری را برای اتفاقات زندگی خود ملامت کند. حتی نمی‌تواند بگوید که جمع روی او اثر بد می‌گذارند. انسان با فضاگشایی می‌تواند از آثار من‌های ذهنی اطرافش مصون بماند.]

چونکہ حاکم این کند اندر گزین
چون کند حکم اَحْکَمِ این حاکمین؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۴

در جایی که قاضی حکمی مناسب و درخورِ شخص برمی‌گزیند. تو ببین خداوندی که اَحْکَمِ حاکمان است چگونه حکم می‌کند؟ [تو نمی‌توانی همانیدگی را از این جهان بگیری و در مرکزت بگذاری، زندگی حکم صادر کرده و آن را تحمل نمی‌کند.]

قرآن کریم، سوره هود (۱۱)، آیه ۴۵
«...و نیرومندترین حکم‌کنندگان تو هستی.»

قرآن کریم، سوره تین (۹۵)، آیه ۸
«آیا خدا داورترین داوران نیست؟»

چون بکاری جو، نروید غیر جو
قرض تو کردی، ز که خواهی گرو؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۵

اگر جو بکاری چیزی غیر از جو هم نمی‌روید. یعنی اگر با خشم و حسادت و کینه من‌ذهنی فکر و عمل کنی، نتیجه آن غیر از درد نخواهد شد. مثلاً وقتی تو از کسی قرض کرده‌ای، کس دیگر نباید قرض تو را بدهد. این تعهد و مسئولیت توست. [نمی‌توانی آن فکر و عملی که می‌کنی، از نتیجه‌اش جان سالم به در ببری. نتیجه‌اش برای تو به‌وجود خواهد آمد.]

جرم خود را بر کسی دیگر مَنه
هوش و گوش خود بدین پاداش ده
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۶

گناه خودت را گردن خداوند و کسی دیگر مینداز. تو بیا هوش حضور و گوش خود را به این پاداش، یعنی مرکز عدم و جذبه الهی بده. [باید بینی که با من‌ذهنی فکر و عمل می‌کنی یا با فضای گشوده‌شده، از فضای حضور. مجاز نیستی از من‌ذهنی عمل کنی.]

کی فرستادی دمی بر آسمان
نیکی، کز پی نیامد مثل آن؟
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۵۹

ای انسان، تا به حال کی برای یک لحظه مرکزت را عدم کردی و از جنس زندگی شدی، با خدا براساس مرکز
عدم راز و نیاز کردی و به دنبال آن نیکی و کمک از طرف خداوند نیامد؟! [کی از فضای گشوده شده، از تسلیم
کامل فکر و عمل کردی و به دنبالش از یک همانیدگی آزاد نشدی؟]

گر مراقب باشی و بیدار تو
بینی هر دم پاسخ کردار تو
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۰

اگر تو هر لحظه مراقب فکرها و اعمال باشی و بیدار بمانی، یعنی به صورت حضور ناظر ذهنت را نگاه کنی،
می بینی که هر لحظه خداوند پاسخ کردار، رفتار و افکار تو را می دهد.

چون مراقب باشی و گیری رَسَن
حاجت ناید قیامت آمدن
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بین ۲۴۶۱

اگر تو این لحظه مراقب، ناظر ذهن و خاموش باشی و ریسمان الهی یعنی حضور را بگیری، فضا را باز کرده و به اتفاق بله بگویی، هر لحظه قیامت توست. نیازی به فرا رسیدن روز قیامت در آینده نداری. همین لحظه می توانی به بی نهایت خدا زنده شوی.

جرم بر خود نه، که تو خود کاشتی
با جزا و عدل حق کن آشتی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷

زیرا بذر آن را خودت کاشته‌ای. زیر بار مسئولیت دردهایت برو و برای آن‌ها کسی دیگر را مسئول ندان. با جزا و عدل خدا آشتی کن، یعنی به نتیجه عملت راضی و خرسند باش.

-با تشکر: سمانه



خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۴ گنج حضور، بخش چهارم

رنج را باشد سبب بد کردنی
بد ز فعل خود شناس از بخت نی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۸

این بلایی که به سرت آمده و این دردی که می‌کشی را نتیجه جرم و گناه خودت بدان؛ یعنی علت این درد تو عمل تو بوده نه از بخت و اقبال؛ این‌گونه نیست که خداوند به تو ظلم کرده و بین تو و دیگر بندگان تفاوت قائل شده باشد.

آن نظر در بخت، چشمِ احوال کند
 کلب را گهدانی و کاهل کند
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۹-

زیرا اگر گمان کنی که خداوند به تو ظلم کرده و این از بخت و اقبال بد توست، دید تو دوبین می‌شود؛ یعنی ذهنت بین تو و خدا جدایی افکنده و فکر می‌کنی یکی تو هستی و یکی خدا. هشیاری که به صورت من‌ذهنی جلوه می‌کند، اگر با چارچوب همانیدگی‌ها فکر کند، نه آفرینش و عشق و خرد را می‌تواند شکار کند و نه نگهبان من‌ذهنی است تا به او ضرر نزند، تنبل و پست و حقیر می‌شود. [در این جا هشیاری و حضور ناظر به سگ شکارچی و نگهبان تشبیه شده است].

مَتَّهَمٌ كُنْ نَفْسَ خُودِ رَا اِی فِتِّی
مَتَّهَمٌ كَمْ كُنْ جِزَاِی عَدْلِ رَا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰

ای جوان، من ذهنی خود را متهم کن و اصلاً جزای خداوند عادل را متهم نکن.

تُوبَةُ كُنْ، مَرْدَانَهُ سِرِّ اَوْرِ بِه رِه
كِه فَمَنْ یَعْمَلُ بِمَثْقَالِ یَرِه
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۱

مردانه توبه کن و از راه شیطان و من‌ذهنی، استوار و پهلوان‌گونه برگرد به راه فضاگشایی.
سعی کن فضا را درست و باکیفیت باز کنی، تقلید نکرده و به دیگران نیز کاری نداشته باشی. زیرا اگر تو ذره‌ای
فضا را باز کرده و از آن فضا فکر و عمل کنی، زندگی آن را می‌بیند و اگر فضا را بسته از روی درد فکر و عمل
کنی، آن را هم می‌بیند.

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۷
 «پس هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد [فضا را باز کند و از فضای باز شده فکر و عمل کند] آن را می‌بیند.»

قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۸
 «هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد [فضا را ببندد و از طریق همانیدگی‌ها عمل کند] آن را بیند.»

در فسون نفس کم شو غره‌ای
 کافتاب حق نپوشد ذره‌ای
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۲

بنابراین در فسون نفس، در روش‌های دغل‌بازانه و سبک زندگی من ذهنی گم نشو و فریبش را نخور؛ او مرتب وسوسه می‌کند و از طریق همانیدگی‌ها می‌بیند و این دید را به تو تحمیل می‌کند. که البته آفتاب خداوند هیچ ذره فکر و عملی را که از تو سر می‌زند، نمی‌پوشاند و همه را می‌بیند.

قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۴۹
 «دفتر اعمال گشوده شود. مجرمان را بینی که از آنچه در آن آمده است بیمناکند و می گویند: وای بر ما، این چه
 دفتری است که هیچ گناه کوچک و بزرگی را حساب ناشده رها نکرده است. آنگاه اعمال خود را در مقابل خود
 بیابند و پروردگار تو، به کسی ستم نمی کند.»

هست این ذرات جسمی ای مفید
 پیش این خورشید جسمانی پدید
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۳

ای انسان مفید (هر انسانی بالقوه مفید است؛ زیرا از جنس زندگی است)، همان طور که در اثر تابش خورشید
 ذرات جسمانی را می بینیم، بر اثر تابش نور حضور هم، همانیدگی ها دیده می شوند.

هست ذراتِ خَواطر و افتکار
پیش خورشیدِ حقایقِ آشکار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۴

با فضاگشایی و تابش خورشید حقایق، هشیاری حضور، ذرات فکر، درد و اندیشه‌ها کاملاً آشکار و پیداست. یعنی اگر انسان به صورت حضور ناظر به ذهنش نگاه کند، می‌تواند دردها و همانیدگی‌هایش را ببیند و از آنها آگاه شود.

مَر جمادی را گُندِ فُضَلشِ خَیبر
عاقلان را کرده قَهْر او ضَریر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۳

فضل خداوند جمادات را آگاه و خبیر کرده است؛ درواقع جمادات دارای هوش هستند. ولی چون هوش من‌ذهنی هوش خوبی نیست، قهر و قدرت الهی چشم هشیاری کسی را که براساس من‌ذهنی می‌بیند، کور کرده و چیزی نمی‌فهمد و درک نمی‌کند.

جان و دل را طاقت آن جوش نیست
 با که گویم؟ در جهان یک گوش نیست
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۴

جان و دل وقتی به صورت من ذهنی است، نمی تواند بجوشد و طاقت اسرار خدا را ندارد. باید فضا را باز کند تا به صورت عدم بجوشد. مولانا می گوید: با چه کسی در جهان، اسرار یکی شدن انسان با خدا را در میان بگذارم که یک گوش شنوا، یک گوش حضور، نیست.

هر کجا گوشى بُد از وی چشم گشت
 هر کجا سنگى بد از وی چشم گشت
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۵

هر کجا گوشى این پیغام یعنی انداختن همانیدگی ها و زنده شدن به خدا را شنید، هشیاری اش بینا، چشم
 عدمش باز شد و اگر دلی سنگ یعنی مملو از همانیدگی بود، به یک جواهر قیمتی و گوهر حضور تبدیل شد.

کیمیاساز است، چه بود کیمیا؟
معجزه بخش است، چه بود سیمیا؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۶

خداوند کیمیاگر است. ولی کیمیا، آن چیزی که با ذهن تجسم می‌کنی، چیست؟ او به کسانی که مرکزشان را عدم کرده‌اند، معجزه بخشیده است؛ که علم سیمیا، جادوگری، آن کارهایی که فکر می‌کنی مؤثر هستند و می‌توانی با آنها به حضور بررسی، در برابر قدرت کُن فکانِ الهی بی‌ارزش است.

این ثنا گفتن ز من ترک ثناست
کین دلیل هستی و هستی خطاست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۷

دعا و ثنا گفتن من با من ذهنی درحقیقت انکار و ترک ثناست؛ چراکه این دلیل وجود همانیدگی و هستی داشتنِ من ذهنی بوده و خطاست.

پیش هست او بپاید نیست بود
چیست هستی پیش او؟ کور و گبود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۸

در پیشگاه هستی مطلق، خدا باید نیست شویم؛ با شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها، وجود مجازی من‌ذهنی را صفر کرده، مرکزمان را عدم کنیم. هستی، یعنی حس وجود ما در من‌ذهنی پیش خداوند کور، پر از غصه، بیچاره، زخمی و دردمند است.

گر نبودی کور، زو بگذاختی
گرمی خورشید را بشناختی
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۱۹

اگر کور نبود، در برابر خورشید خداوند ذوب می‌شد؛ یعنی فضا را باز می‌کرد، دردها و همانیدگی‌ها را رها کرده، من‌ذهنی را ذوب می‌کرد و گرمای حقیقی خورشید زندگی را می‌شناخت و عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را از او می‌گرفت.

وَرْ نَبُودِی او کَبُود از تَعْزِیْت
 کِی فِسرْدِی هَمچو یخِ این نَاحِیْت؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۲۰

اگر انسان از غصه، سوگواری و درد ناشی از افسانه من‌ذهنی و همانیدگی‌ها زخمی و کبود نبود، دلش یخ نمی‌زد و افسرده نمی‌شد؛ در حالی که انسان از جنس شادی بی‌سبب زندگی است.

در معانی، قسمت و اعداد نیست
 در معانی تجزیه و افراد نیست
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۱

در فضای یکتایی و از دید انسانی که فضای درونش بی‌نهایت شده است، اصولاً تقسیم و تجزیه، زوج و فردی وجود نداشته، تفاوت‌های سطحی نژاد و دین نیز اهمیت ندارد؛ انسان‌ها یکی بوده، از جنس زندگی؛ و از هم جدا نیستند. تنها به لحاظ جسمی و تفاوت‌های ظاهری است که جدا هستند.

اتحاد یار، با یاران خوش است
پای معنی گیر، صورت سرکش است
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۲

وحدت انسان‌ها با هم و اتحاد خدا با انسان شادی‌آور است. به فضای بی‌نهایت درون زنده شو. با هشیاری حضور و مرکز عدم فکر و عمل کن؛ چراکه من‌ذهنی سرکش و تفرقه‌انگیز است، مقاومت و ستیزه‌داری می‌خواهد خودش را ثابت کرده، جدایی را تثبیت کند.

صورت سرکش، گدازان کن به رنج
تا بینی زیر او وحدت، چو گنج
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۳

صورت تفرقه‌انگیز من‌ذهنی را با فضاگشایی و آتش درد هشیاران‌ه ذوب کن و هر لحظه ناظر ذهنت باش. همانیدگی‌ها را بینداز. آنگاه خواهی دید، در زیر آن، وحدت ما با خدا، انسان‌ها و هر چیز دیگری مانند گنجی پنهان شده‌است.

ور تو نگدازی، عنایت‌های او
خود گدازد، ای دلم مولای او
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۴

اگر تو تسلیم نشوی و از روی اختیار، هشیارانہ، همانیدگی‌ها را شناسایی نکرده و نیندازی و با زندگی همکاری نکنی، توجهات، لطف و عنایت ایزدی، خود آن‌ها را ذوب خواهد کرد. همان خدایی که دلم بنده و غلام اوست.

او نماید هم به دلها خویش را
او بدوزد خرقة درویش را
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۵

خداوند از روی لطف و عنایت، هم خودش را به دل انسان‌ها نشان می‌دهد و هم خرقة و لباس حضور را بر تن آنان می‌دوزد.

مُنْبَسَطُ بُوْدِيْمِ وَ يَكُ جَوْهَرِ هَمَّه
بِي سَرِّ وَ بِي پَا بَدِيْمِ اَنْ سَرِّ هَمَّه
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۶

ما قبل از این که به جهان من‌ذهنی و همانیدگی‌ها پا بگذاریم، در حالت انبساط و بی‌خویشی در فضای یکتایی با هم یکی بودیم، سر و پای من‌ذهنی را نداشتیم و یک گوهر واحد بودیم.

يَكُ كَهْرُ بُوْدِيْمِ هَمچُونِ اَفْتَابِ
بِي كَرِهِ بُوْدِيْمِ وَ صَافِيِ هَمچُوْ اَبِ
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۷

ما مانند آفتاب، از جنس خدا و یک گوهر بودیم و مانند آب زلال، از جنس هشیاری پاک و خالص، بدون همانیدگی بودیم.

چون به صورت آمد آن نور سره
شد عدد چون سایه‌های کنگره
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۸

از آن وقت که آن نور خالص، هشیاری حضور، صورت و محدودیتِ من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را به خود گرفت،
مانند سایه کنگره، متعدد شده به جدایی و درد افتاد.

کنگره ویران کنید از منجَنیق
تا رود فرق از میان این فریق
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۸۹

برای آن که به سر وحدت فضای یکتایی واقف شوید، باید به وسیله گلوله‌های نور فضاگشایی، آن چیزی که عامل
مقاومت شماست را شناسایی کرده، از بین ببرید تا تفاوت‌هایی که براساس همانیدگی است، در بین همه
انسان‌ها از بین برود.

آهوی را کرد صیادی شکار
اندر آخر کردش آن بی‌زینهار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۳۳

صیادی آهویی شکار کرد و بی‌امان او را به طویله انداخت. صیاد در این جا نماد خداوند است که آهو یعنی انسان را شکار کرده، در طویله این جهان می‌اندازد.

آخری را پُر ز گاوان و خران
حبس آهو کرد چون استمگران
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۳۴

آن صیاد، خداوند در طویله‌ای که پُر از گاو و خر، من‌های ذهنی بود، آهو را ستمگرانه زندانی کرد.

آهو از وحشت به هر سو می‌گریخت
او به پیش آن خران، شب گاه ریخت
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۳۵-

آهو، انسانی که به حضور رسیده یا تازه وارد این جهان شده و مرکزش عدم است، وحشت زده به هر طرف فرار می‌کرد. صیاد، خدا، در شب ذهن، جلوی خران، من‌های ذهنی گاه همانیدگی‌ها را ریخت.

-با تشکر: سمیه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com